



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاسیس ۱۳۸۴

رازهای پیامبری انوری

بنام

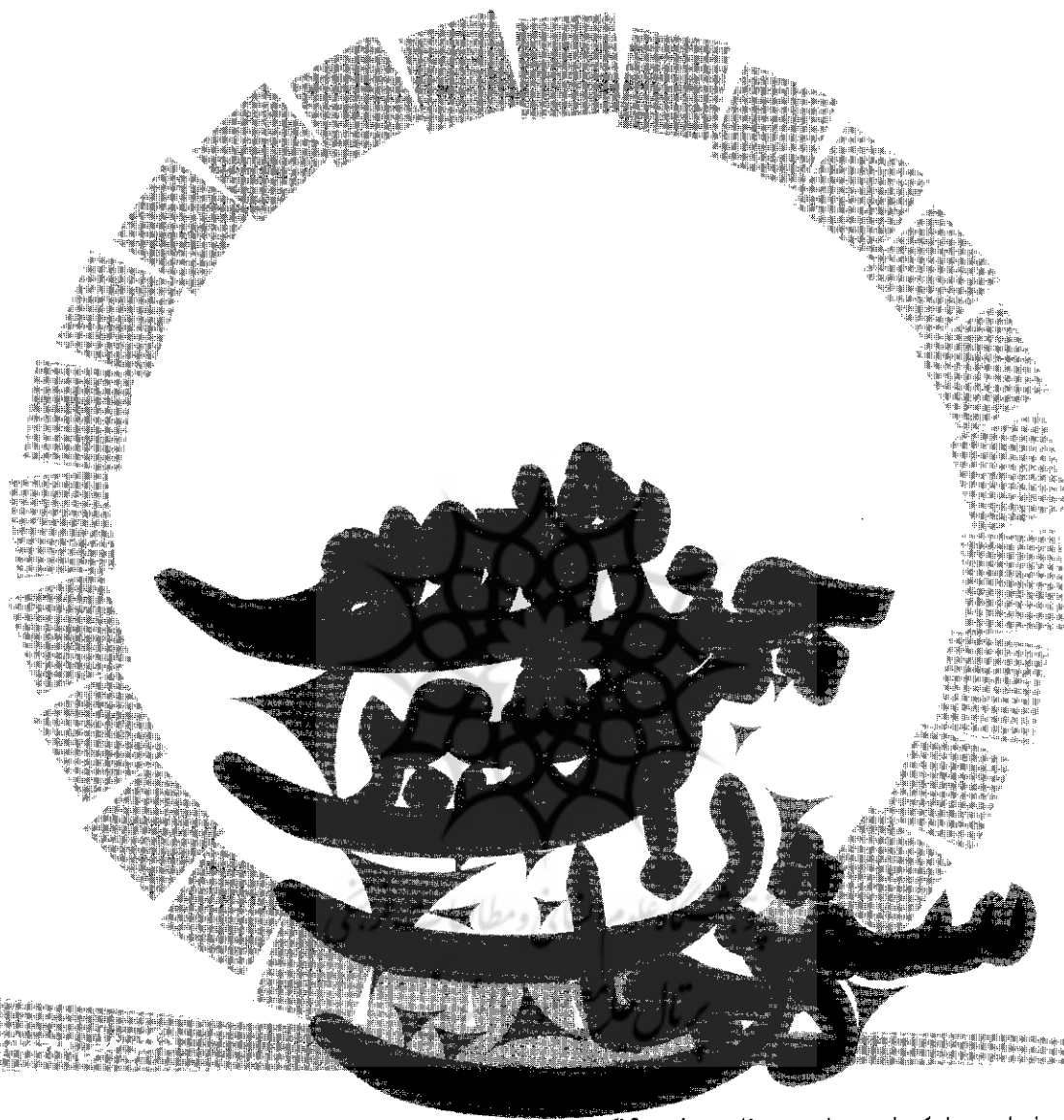
این پیامبر با آن ویژگی‌هایی که برشمردیم، پیامبری است با تمام ویژگی‌های پیامبران بزرگ دیگر که محدود به حدود خاصی نمی‌شوند و جلوه‌های مترقی اندیشه آنها، می‌تواند جهان شمول باشد. در جهان شعر، پیامبر کسی است که با طرز و شیوه‌ای نو، اندیشه‌های ظریف و باریک را به طور سحرآمیز و معجزه‌آسایی بیان کند. مسلماً هرچه کلام این پیامبر به جهان شعر نزدیک‌تر باشد، به زبان دیگر هر چه سخن این شاعر، شاعرانه‌تر باشد، مقام پیامبری او بارزتر و پذیرفتنی‌تر خواهد بود. به همین لحاظ می‌توان گفت تمامی شاعرانی که دارای سبک و شیوه‌ای تازه بوده‌اند، و گروهی از ادیبان پس از خود را پیرو مکتب شعری خود ساخته‌اند، پیامبرانی بوده‌اند در جهان خویش یا جهان ادبیات که پیروان این شاعران، در جهان یاد شده، به مثابه امت پیامبرانند. در این مقاله کوشش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که

هر انسان صاحب اندیشه‌ای که بتواند در تسهیل و ترویج امور دیگر انسان‌ها بکوشد و در سنگلاخ‌های دشوار زندگی مادی و معنوی، دست‌گیر آنها شود، در مسیری گام نهاده است که وظیفه‌اش در راستای وظایف خطیر پیامبران بزرگ، قابل توجیه و تکریم است. البته این قافله سالار باید به مثابه پیامبران اولوالعظم، هدف والا داشته باشد. هدفی که در غایت آن تکامل انسان از جهات گوناگون دیده شود و تمام قوای این راهنما، در مسیر این تکامل مصروف گردد تا سزاوار عنوانی چون پیامبری باشد. به همین لحاظ نیز هست که مولانا از زبان پیامبر، انسان کامل یا شیخ رفته‌پیش را نبی عهد خویش می‌داند:

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش

چون نبی باشد میان قوم خویش^۱

(۱۷۷۳/۳)



آیا حقیقتاً می‌توان انوری را یکی از سه پیامبر شعر فارسی دانست؟ اگر پاسخ مثبت است، راز پیامبری او چیست؟

عبدالرحمان جامی (۸۱۷ - ۸۹۸)، ظاهراً نخستین کسی است که انوری را در ردیف سه پیامبر دیگر شعر فارسی به‌شمار آورده است:^۲
در شعر سه تن پیامبراند

هرچند که لاتبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را

فردوسی و انوری و سعدی^۳

پس از جامی، آذربیدلی (شاعر و منتقد سده دوازدهم هجری) قضاوتی مشابه دارد. او انوری را یکی از سلاطین سخن فارسی دانسته است.^۴ پیش از جامی و آذربیدلی زمینه طرح این گونه قضاوت‌ها هم در شعر انوری وجود دارد،^۵ و هم در سروده‌های معاصران او؛^۶ اما از

اقوال ناقدان، از شبلی نعمانی گرفته تا دکتر شفیع کدکنی؛^۷ چنین می‌توان استنباط کرد که در مجموع، انوری یک از پیامبران شعر فارسی به‌شمار نمی‌رود. البته منتقدان یاد شده جابه‌جا از عظمت شعر انوری سخن گفته‌اند؛ به ویژه در ستایش نامه‌ها، به برتری او از دیگر معاصرانش گردن نهاده‌اند؛ اما از آنجا که خود شاعر نیز مباحثش را شعر باطل دانسته؛ تردید خود را در پیامبری انوری، مکرر بیان داشته‌اند.^۸

چنانکه گفته شد، جامی نخستین کسی است که جسارتاً، انوری را در کنار فردوسی و سعدی، از پیامبران شعر فارسی برشمرده است. دقت نظر جامی به عنوان یک منتقد، با توجه به قضاوت‌های دیگرش، تأمل در این داوری را افزون می‌کند و از آنجا که او یکی از نویسندگان و شاعران پرکار و جامع‌الاطراف است؛ دور از انصاف بودن این داوری، در محل تردید قرار می‌گیرد. از طرفی همگانی شدن نسبی این داوری، از انعکاس

تجربی و به طور کلی فلسفه نگاه مندرج در آن دلخوش می‌کند:
شاد زی با سیاه چشمان شاد

که جهان نیست جز فسانه و باد
ما بدون اینکه مسحور تصویرهای نداشت‌ه این بیت شویم، به سبب
اندیشه مندرج در بیت، دوست داریم به دنیای شعر رودکی وارد شویم و
به همان روشی که او پیشنهاد می‌کند زندگی از سرگیریم و جهان را
افسانه‌ای بیش ندانیم. این در حالی است که قضاوت ناقدان و دلبستگان
به شعر و ادبیات، در همه اعصار بدین منوال نبوده است. این هم که
حضرت علی (ع) در پاسخ به این پرسش که کدام شاعر سرآمد شاعران
عرب است؛ می‌گوید: اگر مجبور شوم پاسخ دهم امرؤالقیس را خواهم
گفت؛ به این معنا است که معیار شعر در زمان‌های مختلف متفاوت بوده
است.^۹

اگر بخواهیم راه دور نرویم، نگاهی به داورهای سی‌چهل سال
پیش همین مردم ایران، مطلب را روشن‌تر می‌کند. ذوق عمومی و
وجدان شعرپسند آن روز چنین اقتضایی داشت که شاعری چون پژمان
بختیاری، مایه حسرت بسیاری از شاعران و هنرجویان بوده است؛ اکنون
به جز کسانی که از آن روزها، خاطره‌وار چیزهایی به یاد دارند؛ و جز اهل
تخصص و تاریخ، چه کسی از پژمان یاد می‌کند؟ گو اینکه در حافظه
جمعی این ملت، شاعری به نام پژمان، هرگز وجود نداشته است!^{۱۰}

بنابراین، برای رسیدن به یک نتیجه مطلوب، که چرا انوری پیامبر
شعر فارسی محسوب گشته است؛ باید به محور قضاوت و تحلیل‌های ناقدان
روزگار او مراجعه کرد. روزگاری که گفتیم معیار سنجش‌ها یا تغییر ماهوی
نداشته است یا اگر داشته بسیار کند و بطئی بوده است. البته منظور از این
ناقدان هم کسانی مانند خواجه نصیر و ابن‌سینا نیست؛ زیرا آنها از دریچه
فلسفه و منطق و با ذهنی استدلالی به شعر نگاه کرده‌اند و دیدشان نسبت
به شعر، مانند برخی فیلسوفان معاصر غربی منبعث از یک نگاه عمیق و
فلسفی بوده است. نیز آراء ناقدانی چون عین‌القضات را نباید معیار قرار داد،
زیرا نظر این رند فرزانه، مترقی‌تر از آن است که بشود این گونه اشعار را با
آن سنجید. لذا باید سراغ منتقدانی چون نظامی عروضی و شمس قیس
راززی رفت و بنا بر اصول و معیارهای آنها به شعر این شاعر نگاه کرد.

فضای مقتضی منجر به این حکم، خبر می‌دهد. با این حال بر پژوهنده
این مقال، این تردید همچنان باقی می‌ماند که با وجود ستاره‌های
درخشانی چون حافظ، مولوی، نظامی و خاقانی؛ چرا این توهم بر اندیشه
بسیاری از ناقدان، چیره گشته است؟ و از آن میان چرا به نام انوری قرعه
پیامبری افتاده است؟ نمی‌توان با جرأت فضای نقد از روزگار شاعر تا دوره
آذربیدگلی را فضایی بیمار و تب‌آلود دانست. همچنین نمی‌توان ادعا
کرد که منتقدانی چون جامی و آذربیدگلی، از شاعران نام برده غافل
بوده‌اند. پس راز این داوری چیست؟

بی‌تردید امروزه جلال‌الدین رومی و حافظ در شمار شاعران
انگشت‌شمار برتر ایران به‌شمار می‌روند. در نگاه یک منتقد خالی از حب
و بغض، مقایسه انوری و حافظ همچون مقایسه سپا است با مشتری.
این نظر برآیندی است که با تمام مسائل پیچیده جامعه امروز، سخت‌گیر
خورده است و با روحیه اومانیستی روزافزون قرن، تناسبی اندام‌وار دارد.
منتقد روزگار ما سازوکار نقدش را با تحولات اطراف و اکناف جهان هم
سو می‌کند. دنیای ما با دنیای دویست سال پیش تفاوت شگفتی پید
کرده است، در حالی که می‌دانیم دنیای دویست سال پیش همین جامعه،
با دنیای هزار سال پیش آن تفاوت بنیانی چندانی نداشته است. به همین
سبب نیز هست که فضای نقد شعر از دوره انوری تا جامی و آذربیدگلی،
فضایی تقریباً یکدست است.

ما امروزه اگر شاعرانی چون حافظ و مولانا را از زمره شاعران سرآمد
روزگار می‌دانیم، به آن سبب است که در شعر آنها به عناصر و
سرچشمه‌هایی برمی‌خوریم که با فضای دل‌خواسته روزگار ما، سازگاری
دارد. برخلاف کوشش‌های جدید در نقد صورت شعر، یکی از اصولی که
در نقد اندیشه، لامحاله پیش روی منتقد امروزی است، کوشش برای
دست‌یابی به جهان بینی شاعر است. ذهن انسان امروز، در دو حوزه هنر
و فلسفه کسب معرفت می‌کند و شعری را که خالی از این دو مقوله کلی
باشد نمی‌پسندد. شعر رودکی به سبب صداقت و سادگی‌ای که دارد، از
تندیس فکر ساده و صمیمی نگاه انسان گذشته به هستی و جهان
اطرافش، پرده برمی‌دارد. براساس همین ویژگی نیز هست که مخاطب
آن شعر، بر نقص‌های هنری چشم می‌پوشد و به فکر ساده، زیبا، طبیعی،



نظامی عروضی نویسنده و شاعر سده ششم هجری است، یعنی معاصر انوری. هنگام تألیف چهار مقاله او (سال ۵۵۵ هـ.) انوری تجربه گرانمایه‌ای از شعر داشته است. سالی که مقارن با مرگ سنجر از ممدوحان طراز اول انوری بوده است. عجیب است که این نویسنده، در تمامی چهار مقاله، با اینکه اقتضای امر وجود داشته است، هیچ نامی از انوری نمی‌برد. ظاهراً به سبب تعلق خاطر شگفت‌آور او به امیر معزی، در جبهه امیر معزیان قرار داشته است.^{۱۱}

وی در مقاله دوم، آنجا که در ماهیت علم و صلاحیت شاعر سخن می‌گوید، به نکاتی اشاره می‌کند که یکایک آن نکته‌ها در شعر انوری در نهایت درجه کمال رعایت شده است. آوردن تمام سخن او موجب طولانی شدن این گفتار می‌شود؛ اما به طور کلیدی به این نکته‌ها اشاره دارد: شعر یک حرفه است، باید مستدل باشد و از آن استدلال‌ها نتیجه‌گیری مطلوب کرد. اغراق، رعایت نکات بلاغی، حفظ شعر، حافظه قوی و اطلاع از علوم مختلف داشتن؛ نکاتی است که شاعر را به رعایت آنها ملزم می‌کند. تمامی این سفارش‌ها در شعر انوری بالاتر از حد انتظار وجود دارد. برای مثال انوری به دانش‌های روزگار خود، بیش از هر شاعری و قوف داشته است.^{۱۲} حافظه او در گزینش و به کارگیری هر واژه در جای خود و هر مثل در محل مناسب، شگفت‌انگیز بوده است.^{۱۳} در خصوص بهره‌مندی از کنایات و امثال نیز، او سرآمد شاعران معاصر خویش است.^{۱۴} اغراق نیز در شعر انوری، ویژگی خاصی دارد که به جاست مقاله جداگانه‌ای به آن اختصاص یابد.

شمس قیس رازی نویسنده و منتقد پرآوازه سده هفتم هجری است. تاریخ تألیف المعجم به صورت تدوین یافته، سال ۶۳۰ هجری است که این زمان مقارن با حمله و استیلای مغول بر بخش اعظم ایران است. او خود یکی از متواریان این آفت بزرگ بود که به شیراز گریخت و از آسیب این سیل در امان ماند. از آراء او در خلال کتاب، پیداست که او یکی از بزرگ‌ترین متوغلین شرقی در مسائل بلاغی است. تفصیل نظر او را باید در بخش خاتمه کتاب حقیقت علم شعر، به دقت خواند. من به اقتضای این گزارش، به کلیدی‌ترین توصیه‌های او اشاره می‌کنم؛ از ادوات شعر: کلمات صحیح، الفاظ عذب، عبارات بلیغ و معانی لطیف است که در قالب اوزان مقبول ریزند. بر شاعر فرض است که مفردات زبان شعر را بناند، از ترکیب‌های آن با خبر باشد و نیک و بد آن را بشناسد. از علوم بلاغی به طور گسترده مطلع باشد. از امثال و حکم و فن مصروف کردن آن با خبر باشد. علم عروض را بداند و از احیای آن را بشناسد. قوافی را حساب شده به کار گیرد. شمس قیس پس از اینکه صفات نیک شعر و شاعری را برمی‌شمارد، برای نمونه، از شعر انوری مثال می‌زند:

دوش با آسمان همی گفتم

بر سبیل سؤال مطلب آی^{۱۵}

که مدار حیات عالم کیست

روی سوی تو کرد و گفتاوی

گفتم این را دلیل باید گفت

هیچ‌دانی که می‌چه گویی‌هی؟

میر آب است و حق همی گوید

و من الماء کل شیء حی^{۱۶}

چنانکه شمس قیس نیز اقرار کرده است، انوری از رعایت‌کنندگان جزئیات فوق بوده است.

نگاه ناقدان شرقی به شعر

اگر در حقیقت بپذیریم شعر حادثه‌ای است که در زبان رخ می‌دهد،^{۱۷} و نیز بپذیریم که شعر زیبا آن شعری است که از شایبه هر سودی عاری باشد،^{۱۸} و بخواهیم با این دو چشم‌انداز به شعر انوری نگاه کنیم، در آن صورت قضاوت جامی را راحت‌تر هضم خواهیم کرد؛ اما نباید فراموش کرد که در نقد شعر جهان شرق، ناقد لامحاله مسئله سود و فایده و به تعبیر دیگر معنا و اهمیت موضوع را هیچ‌گاه نتوانسته است نادیده بگیرد. فرایند متراکم‌گشته این اندیشه را، در این شعر ناصر خسرو به زبان دیگر می‌توان نشان داد:

بسوزند چوب درختان بی‌بر

سزا خود همین است مری بری را^{۱۹}

با این دید، درختان سرو و صنوبر و کاج و گل و صدها درخت و درختچه دیگر که نفس طبیعت‌گرای آدمی، شور، حس و عاطفه خود را، هیچ‌گاه نتوانسته، در برابر آن کنترل کند، در نگاه معقولانه و سودجویانه، باید سوزانده شوند، زیرا هیچ کدام باری و بری ندارند. این درست است که از رودکی گرفته تا سعدی و حافظ و شاعران عصر ما، همه در جای خود از تصاویر و ایماژهای زیبا و غریب این درختان، نقش‌ها و مضمون‌ها آفریده‌اند و حتی گفته‌اند:

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری

جواب داد که آزادگان تهی دست‌اند^{۲۰}

با این حال بر این باور بوده‌اند که بار و بر، اصل است و به تعبیر ما معنا و محتوا رکنی است که از فقدان آن نمی‌توان چشم پوشید. استاد دکتر شفیعی که خود به اهتزاز درآورنده نقد جدید است، و جزو نخستین کسانی است که از تدبیس صور خیال در شعر فارسی، در ایران، به صورت آکادمیک پرده‌برداری کرده است، در نقد شعر انوری می‌گوید: «انوری کیمیای است مقلس (من جبار تا جمله ایشان را به این صورت تعبیر می‌کنم: انوری سروی است بدون میوه) که این افلاس هم نتیجه نیت خرد و حقیر او بوده است.»^{۲۱} و در جایی دیگر می‌گوید: این گونه شاعران یک مخاطب سیاسی که از ظرافت‌های شعری بی‌خبر بوده است، داشته‌اند که همان ممدوح یا پادشاه بوده است و یک مخاطب هنری که شاعران و نویسندگان عالی‌تر و دانی‌تر از خودشان بوده است. از آنجا که عمده توجه شاعران به مخاطب هنری بوده است، از مخاطب انسانی هنر و شعر غافل مانده‌اند. در شاهکارهای انوری چنین مخاطبی وجود ندارد.^{۲۲} نقد دکتر شفیعی و تقسیم‌بندی او در این زمینه، تحسین برانگیز است؛ اما باز هم دغدغه‌های گرایش به موضوع، در سخن او حس می‌شود که این باور با نظریه ناقدانی که شعر را همه در خیزش‌های زبانی و بیگانه سازی زبان می‌دانند، مغایر است.

اگر بپذیریم که شعر رستاخیز کلمات است و اقوال شکلووسکی، هاورانک، لیچ و دیگر صورت‌گرایان روسی و غربی را قبول داشته باشیم، نگاه ما، دیگر، به شعر انوری، از سر بدبینی نخواهد بود و دیگر شعر او را باطل نخواهیم شمرد؛ حتی اگر خود او به این مطلب اقرار کرده باشد.^{۲۳} حرف بر سر این نیست که انگیزه شعر انوری در سرودن فلان قصیده

مدحی چیست؟ سخن این است که اگر با معیارهای شعر کلاسیک، چنانکه یاد کرده‌اند، شعر انوری از نوع عالی شعر «نه نوع عالی سخن و نه نوع عالی پند و موعظه و حکمت و دانش و عرفان» است، آیا بنا بر معیارهای نقد جدید، به ویژه نقد صورت‌گرایی که روز به روز جوانبش گسترده‌تر می‌شود و به ساخت‌گرایی و شالوده‌شکنی و دیگر نظریه‌های مترقی مبتنی بر فرم، اعتلا می‌یابد، شعر انوری چه جایگاهی دارد؟

قدر مسلم این است که سنجش شعر انوری با معیارهای «انسان‌امروزی» پایگاه بلندی را برای انوری و شعرش به ارمغان نخواهد آورد. شعری که برای توپ‌های کاه سروده شده باشد، پیداست که در این کاروان به حرکت درآمده، جایگاهی نخواهد داشت؛ اما اگر قضاوت ما از گونه‌ای دیگر باشد، یا «دگراندیشی‌ای» در این قضاوت‌های کهنه راه پیدا کند، خواهیم گفت که مهم این است که انوری با این موضوع حقیر چه شاهکاری آفریده است. اینکه گفته شده است انوری مزاج گداصفتی داشته است،^{۲۴} و دکتر شفیعی تحت عنوان ملتسمات انوری از آن یاد می‌کند، همه درست؛ اما آیا تاکنون کسی به این نکته اندیشیده است که به جای پست و حقیر خواندن انوری، چرا نباید جامعه آن روز و روح حاکم بر اجتماع شاعر را پست و حقیر خواند؟ آن دستگاه‌حکومت و سلسله سیادت‌ی که سازنده فضای حاکم است و در این فضا، شاعری مفلک و توانا چون انوری به نکبتی می‌افتد که برای اندکی جو یا شراب، همت خویش را مصروف می‌سازد، سزاوار نکوهش و نفرین است نه شاعری که با هنر زبان خویش چنین روح حاکمی را شرم‌نده ساخته است؟ با خواندن برخی از قطعه‌ها و قصاید انوری، و نیز با مرور داورهای موجود، بغض در گلوئی انسان گره می‌خورد. مخاطب متأمل از این پرسش به سادگی عبور نخواهد کرد که: چرا یک انسان این قدر باید تنزل یافته باشد که در برابر شاه، این کابوس اهریمنی که سایه شوم تناسخ یافته خود را تا همین روزگار، از سر ما هم کم نکرده است؛ مثلاً، خود را خام قلیان بخواند. انوری را چه بر سر آمده است که به سرودن چنین شعری دست زده است:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری
تا ز ما مشت‌ی گدا کس را به مردم نشمری
ز آن که گر حاجت فتد تا فضله‌ای را کم کنی
ناقلی باید تو نتوانی که خود بیرون بری
کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام
زان یکی جولا‌هگی داند دگر برزیگری
باز (اما) اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد
در نظام عالم از روی خردگر بنگری؟
آدمی را چون معونت شرط کار شرکتست
نان ز کناسی خورد بهتر بود کز شاعری
دشمن جان من آمد شعر چندش پرورم
ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری
شعر دانی چیست دور از روی تو حیض الرجال
قایلش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری^{۲۵}

و نیز:

تا آمد از عدم به وجود اصل پیکرم
جز غم نبود بهره ز چرخ ستمگرم
خون شد دلم در آرزوی آن که یک نفس
بی خار غم ز گلشن شادی گلی برم
در بزم گاه محنت گیتی به جام عمر
جز خون دل ز دست زمانه نمی‌خورم
زیرا که تا بر آرم از اندیشه یک نفس
پر خون دل شود ز ره دیده ساغرم
خواندم بسی علوم ولیکن به عاقبت
علمم وبال شد که فلک نیست یاورم^{۲۶}
این سخنان را نباید جدی گرفت. اینها آینه‌سازی انوری است. آینه‌ای که قامت ناساز جامعه قدر نشاناس را در خود منعکس کرده است. درد و داغ انوری در این دست بیت‌ها مانند داغ و درد حافظ در این بیت است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس
بنابراین اگر بخواهیم از روی این اشعار که پرده از راز مگوی انوری بر می‌دارد، داورى کنیم، او را چنان می‌یابیم که خودش گفته است:
نزد خواص حسو وجودم چو او عمرو
پیش عوام چون الف بسم ضایع
این است عیب من که نه دو رو نه مفسدم
در شغل شاگرم، به گه عزل صابرم
وین است جرم من که نه خائن نه طامع
گر هست راضیم، پس اگر نیست قانعم
در حل مشکلات چه خورشید روشنم
در قطع معضلات چه شمشیر قاطعم
بر عاقلی و پاک‌دلی فضل من گواست
یار موافقم نه که خصم مناز عم^{۲۷}

من نمی‌خواهم منکر وجود شاعران، نویسندگان و نوایبی بشوم که در همان روزهای طاقت‌فرسا، مناعت طبع خویش را حفظ کردند و گردن به طوق این مشت‌خسیس ریزه، از حاکم و امیر گرفته تا بازاری و ... ندادند. چه بسا انسان‌های آزاده‌ای بوده‌اند که در همان زمان محمود و سنجر فقیرانه زیستند اما حقیرانه تن به خفت ندادند و چه بسا گمنام مرده‌اند و امروز هیچ نام و یادی از آنها نیست؛ اما از آن دست نوایبی که ما در خاطر داریم و در نقد شعر آنها را قابل قیاس با انوری نمی‌دانیم، کدام یک هستند که دامن خود را از این آلودگی برچیده باشند؟ فردوسی، سعدی، حافظ، نظامی و دیگر قله‌های دست‌نیافتنی شعر ما، همه با مراتب تشکیک، در دام مدح و ستایش گرفتار بودند؛ منتها هر کدام به قدر همت خود. همت انوری که هیچ ربطی به هنر شعری او ندارد، همین قدر بوده است که هست.

خلاصیت در شعر انوری

از ویژگی‌های هنر انوری، خلاصیت داستان‌سازی اوست. منظور از داستان‌سازی، آوردن داستان و حکایت در ضمن شعر نیست؛ بلکه منظور جان تازه بخشیدن به توصیفات و مضامینی است که پیش‌تر در شعر

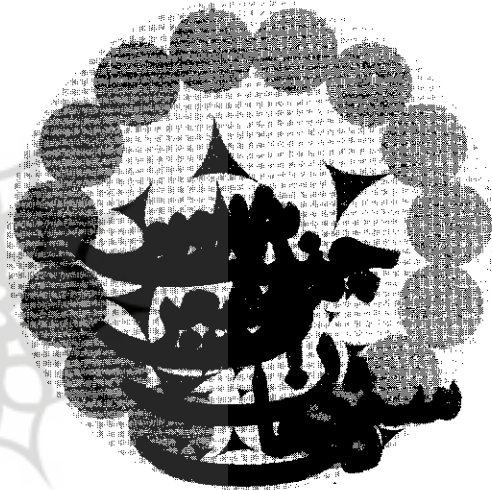
فارسی وجود داشته است. او وقتی به توصیف گل، سبزه، بهار، اسب، هجر، فراق و... می‌پردازد، به توصیفات خویش سیاق داستانی می‌بخشد. این هنر از ویژگی‌های خاص «سبک فردی» انوری است. او با آوردن قیدهایی که حالت داستانی به شعر می‌دهد مانند روزگاری، شبی و... مخاطب را به استماع سخن خویش ترغیب می‌کند و از ابزارهایی که مخصوص طرح داستان‌اند، مانند آوردن حرف شرط و شرطی کردن جمله، ایجاد پرسش و مخاطب را در تعلیق جواب‌رها کردن جهت جذب او، بهره‌وافر می‌گیرد. به عنوان نمونه در نخستین قصیده دیوان می‌گوید:

صبا تعرض زلف بنفشه کرد شبی

بنفشه سر چو در آورد این تمنی را

حدیث عارض گل در گرفت و لاله شنید

به نفس نامیه برداشت این دو معنی را



چو نفس نامیه جمعی زلشکرش را دید
که پشت پای زدند از گزاف تقوی را

زبان سوسن آزاد و چشم نرگس را

خواص نطق و نظر داد بهر انهی را

چنان که سوسن و نرگس به خلعت انهی

مربند چه انکار را چه دعوی را ۲۸

انوری در قطعه بالا که می‌توان آن را یک برش داستانی دانست، می‌خواسته در حسن تعلیل دو تصویر کهن شعر فارسی، یکی زبان سوسن و دیگر چشم نرگس، نوآوری داشته باشد. این نوآوری را با طرح داستانی بخشیدن به آن باز نموده است. چنانکه می‌بینید، در مصراع اول واژه شبی زمینه داستان‌سازی را فراهم آورده است. چو در مصراع دوم شرطی است که مخاطب را در انتظار پاسخ شرط نگه می‌دارد. فعل‌های حدیث در گرفتن و شنیدن به این طرح کمک کرده‌اند، چو در مصراع اول بیت سوم، و خیزش صوتی در مصراع دوم همان بیت، همه از فتون خطابه و سخنوری است که به سادگی در شعر انوری درج شده است.

کوشش من در بیان این گونه خلاقیت‌ها جدا از شکل داستان‌سرایی انوری در قصاید است که آن هم لطف خاص خودش را دارد. داستان‌هایی

چون:

دوش سرمست آدمم به وثاق

با حریفی همه وفا و وفاق

و نیز:

گویند که در طوس گه شدت گرما

از خانه به بازار همی شد زنگی لال

یا آنجا که قصه خواب دیدن ابلیس را بیان می‌کند، ۲۹ یا آنجا که بامداد عید سوار بر خری قصه می‌آغازد و این قصه تا رسیدن به آغوش یار ادامه می‌یابد. قصه دیوانه در حدود ری، داستان دو روباه، حکایت چنار و کدوین و... نه منظور من این نمونه‌ها نیست که اینها خود قصه و حکایت‌اند؛ بلکه منظور من بیان سخن عادی با شیوه داستان‌سازی است. نمونه‌های دیگر:

زان پس که قضا شکل دگر کرد جهان را

وز خاک برون برد قدر امن و امان را

اگر محول حال جهانیان نه قضاست

چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

شهر پر فتنه و پر مشغله و پر غوغاست

سید و صدر جهان بار ندادست، کجاست؟

چنانکه می‌بینید، تمام این مطالع، حالت روایی به خود گرفته است. در قصیده‌ای که با این مطلع آغاز می‌شود:

اینکه می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

مخاطب بی‌صیرانه شعر را دنبال می‌کند تا بداند چه چیزی شاعر را به شگفتی وا داشته است. تا می‌رسد به اینجا که:

بخشش بی‌منت و احسان بی‌لافت کنند

ابر و دریا را ز خجلت خشک چون دود و سراب

باللهام گر در سر دندان شود با لاف رعد

فی‌المثل گر بارد ابر زندگانی از سحاب

ابر کی باشد برابر با کف دستی که گر

کان ببخشند نه ثنا دامنش گیرد نه عتاب

جلوه کی احسان خود در عمر کردستی تو نه

گر همه صد بده زر بودست و صد رزمه ثیاب

قطره باران از او بر روی آبی کی چکید

کو کلاهی بر سرش ننهاد حالی از حجاب ۳۰

شیوه سخن مداحی است و جوهر ادبی آن اغراق. انصافاً شعر انوری در این شیوه، نمایشگاه بی‌بدیلی است که گوهرهای گران‌بهایی را عرضه داشته است. اگر بخواهیم به زبان ساده چند بیت بالا را بیان کنیم چنین می‌شود: داستان و مثل بخشش ابر و دریا [که در فرهنگ و ادبیات بدان تمثل می‌جویند]، در برابر بخشش بی‌منت و احسان بدون لاف

تو ، دود و سراب‌اند [ابر = دود ، دریا = سراب] ، سوگند به خدا که با منت‌های لاف و گزاف رعداگر ابر به جای باران ، آب حیات ببارد ، این بخشش نه تنها به دل نمی‌نشیند ، که از سر دندان هم عبور نمی‌کند [منت بخشنده ، آب حیات را به کام نوشنده زهر می‌کند و نمی‌گذارد از گلویش پایین رود] حال این ابر پر آوازه به کرامت و کریمی کجا قابل مقایسه است با دست بخشنده تو (ابوالحسن عمرانی) که بخششش نه به خاطر ستایش و نه در جهت ثواب آخرت است [یعنی بخشیدن ذاتی این دست است ، نه یک فعل عرضی که متکی به نیتی خاص باشد .] حال ما غرولند ابر [رعد و برق] را نادیده می‌گیریم ، شما [مخاطب یا ممدوح] به این پرسش من پاسخ دهید [ایجاد پرسش برای جذب مخاطب و بیرون آوردن او از حالت کرختی احتمالی و جلوگیری کردن از غفلت‌ورزی اوست] اگر چه شما تاکنون روی بخشش را نشان نداده‌ای و هر چه تا کنون بوده ، جلوه کوچکی از احسان تو هم نبوده است؛ آیا تاکنون دیده‌ای که یک قطره باران از ابر به روی دریا [دریا نماد موهبت سرشار است] بچکد و دریا فوراً کلاهی [از جناب] بر سرش نگذارد [تا مبادا کسی آن قطره را نشف کند؟] ببینید انوری از یک رویداد کوچک طبیعی ، چه هنگامه‌ای برپا کرده است! این سخن زیبا و لذت بخش است اگرچه به پای خوکی ریخته شده باشد. ^{۳۱} شیوه داستان‌سازی انوری گاه در سه ، دو و حتی یک بیت به زیبایی تمام خلاصه می‌شود:

آن شنیدستی که روزی کلکت از روی عتاب

آن که بی‌تمکین او ناید ز افسر افسری

گفت نیلوفر چه کلک از آب سر بیرون کشد

کیست تا او پیش کلک اندر سرش افتد سری؟

آفتاب از بیم آن کین جرم را نسبت بدوست

هم چو کلکت زرد شد بر گنبد نیلوفری

(ص ۴۵۹)

یعنی روزی کلک تو به کلک نیلوفر که از آب سر درآورده بود ، عتاب

کرد که چه کسی مرد این میدان است که در برابر کلک ممدوح ، سروری

در مغزش خطور کند؟ ناگهان خورشید متوجه این عتاب شد . از آنجا که

نیلوفر زاده تأثیر اوست ، از طرفی مقام ارجمندی ممدوح را نیز می‌دانست

ترسید که مبادا داوری به بالاتر راه پیدا کند ، به همین سبب مثل کلک

تو زرد شد . نیز:

نصرت به لب چشمه شمشیر تو بگذشت

آن کرده ز خون حاصل هر معرکه جویی

سقای سرای امل خصم تو را دید

فرباد برآورد که سنگی و سبویی

(ص ۵۰۴)

گویمت بوسه! مرا گویی جان!

این بده تا مگر آن بستانی

گویم این نیست بدان دشواری

گویی آن نیست بدین آسانی

(ص ۴۸۲)

یک حکایت بشنوی هم از زبان شهر خویش
تا در این اندیشه باری راه باطل نسپری

دی کسی در نقص من گفت او غریب شهرم است

بلخ گفت این هم کمال اوست چندار منکری

(ص ۴۷۵)

آن شنیدستی که نهصد کس ببايد پيشه‌ور

تا تو نادانسته و بی‌آگهی نانی خوری

در ازاء آن اگر از تو نباشد یاری

آن نه نان خوردن بود دانی چه باشد؟ مدبری

(ص ۴۴۶)

رای او را مگر ملاقاتی

خواست افتاد با فلک ناگاه

اتفاقاً به وجه گستاخی

سوی او آفتاب کرد نگاه

هر چه این می‌گشاد بند قبا

آن فرو می‌کشید پر کلاه

(ص ۴۲۴)

آسمان در کشتی عمرم کند دایم دو کار

وقت شادی بادبانی گاه انده لنگری

(ص ۴۶۹)

ابر می‌بارید روزی پیش دست بی‌خبر

برق می‌خندید و می‌گفت اینت عاقل مهتری

(ص ۴۶۵)

سه عادت داری اندر جمله ادیان پسندیده

یکی رادی ، دگر چه؟ راستی ، پس کم چه؟ آزاری

(ص ۴۵۸)

انحراف از انحراف

اگر شعر را به تعبیر صورت‌گرایان روسی ، نوعی عادت زدایی و

انحراف از نرم زبان بدانیم ، اغراق یکی از این هنجارشکنی‌هاست که

ایجاد شعر می‌کند . وقتی رستم در داستان اشکیوس کشانی می‌گوید:

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ

سوار اندر آیند هر دو به جنگ

ما از دو وجه این بیت لذت هنری می‌بریم . یکی وجه استعاری آن ،

دومی اغراق که هر دو در حقیقت نرم زبان را شکسته‌اند . شکستن نرم

زبان ، یعنی ایجاد لایه‌ای تازه که با سطح عادی زبان فرق داشته باشد .

این همان چیزی است که زبان‌شناس پراگی ، یاکوبسن ، آن را سطح

ادبی زبان می‌خواند . عصر انوری ، دوره کلیشه‌ای شدن عمده

تصویرهای شعری است . به همین سبب او سعی می‌کند از دل لایه

ساخته شده که همان سطح ادبی باشد ، لایه تازه‌تری بیرون بیاورد یا

اینکه می‌کوشد بر سطح ادبی زبان که کهنه و تکراری گشته است، لایه تازه‌ای قرار دهد؛ یعنی در حقیقت هنجار شکسته شده کهن را دوباره بشکند. البته این کوشش به انوری منحصر نمی‌شود؛ اما در شعر انوری به ویژه در شیوه اغراق‌های او، برجستگی ویژه‌ای پیدا می‌کند. به عنوان مثال گردون خواندن ممدوح، انحراف از زبان معیار است. یعنی شعر در قالب استعاره به جای ممدوح، می‌گوید سپهر یا گردون تا در بلندی شأن او مبالغه کرده باشد؛ اما اگر به گردون بودن ممدوح اکتفا نکرد، و از بیان این تصویر احتراز جست، پیداست که می‌خواهد بر گرده فوق‌العاده، فوق دیگری را بنشانند:

چنان عالی نهاد آمد ز رفعت پایهٔ قدرش

که گردونی است بیرون از نهم گردون خضرای
(ص ۵۰۰)

البته انوری به این حد اکتفا نمی‌کند. چنانکه می‌دانیم در هر تمدن و فرهنگی، تابوها و توتم‌های مخصوصی است که نزدیک شدن به آنها جرم و گناه و عبور از آنها، عبور از خط قرمز است. اگر چه گفته شده است که «یجوز للشاعر ما لایجوز للغير»؛ اما اربابان این سنن تسامح و تساهلشان تا آنجا است که هنرمندان تا دو قدمی این تابوها پیش‌تر نرفته باشند؛ و به یاد داشته باشند که اولاً عبور ممنوع است. ثانیاً، در همان نزدیکی هم باید ترسی شفاف آنها را فرو بگیرد؛ اما این انوری با گستاخی هر چه تمام‌تر از خطوط قرمز تابوها عبور می‌کند و ظاهراً بدون اینکه دغدغه‌ای داشته باشد، برای تازگی بخشیدن به سخن خویش، حریم



هر تقدیمی را می‌شکند. مثلاً این بیت معروف و معصوم است که اقتضا می‌کند در همان لایه و لولاک لما حلت الافلاک؛ اما انوری همین تعبیر را در شأن ممدوحی به کار می‌برد که اتفاقاً پایه مردمی‌اش بر پایگاه حکومتی او می‌چربیده است.^{۳۳}

نظام عالم از تأیید قدر او پدید
و گره‌ها طله دادست چنان را موج رسوایی
ز حسن یوسف آرایش به مهر رخ چرخ
دل بستند با یک خانمان درد زلیخایی
به جذب همت از دور زمان را رنگ دید
شد امروز برعکس توالی باز فردایی
هوا با آب گفتا گرد خیل مومک
اگر خواهی چون آتش سر اندر آسمان سای
ببیند بی‌نظر نرگس بگوید بی‌سوسن
آن طبعش بیاموز صبا را عالم آرایی^{۳۳}

چنانکه گفته شد، انوری نه تنها از نرم ادبی زبان منحرف می‌شود، بلکه از نرم‌های عقیدتی و دینی نیز به راحتی عبور می‌کند. لحظه‌ای که انوری به ستایش ممدوح می‌پردازد، به چیزی که توجه تمام دارد، زبان است و مدح، نه ممدوح و نه چیزی دیگر. به همین سبب نیز هست که تفاوت مقام ممدوحان انوری را از روی ستایش‌نامه‌های او نمی‌توان تشخیص داد.^{۳۴}

با خاک در تو آشنایی

خوش‌تر ز هزار پادشاهی

از نکته طوطی لب تو

سیمرغ گزید پارسایی

جایی که ز لب حیات بخشی

یحیی بود از در گدایی

مهر تو و سینه چو من کس

طاووس و سرایی روستایی

در نسبت آن شرف توان دید

چون فضل خدای در خدایی

ای دیده ناظر نبوت

در ذات تو دیده مصطفایی

چون روی خلف نخواندت عقل

شاید که ز پشت مرتضایی

پیش در تو قبول کرده

پیشانی سدره خاک پای

مرغ دل جبرئیل گیرد

در مدحت تو سخن سرایی

اولاد بزرگ مرتضی را

یا رب چه بزرگ پیشوایی^{۳۵}

رد پای عبور انوری از خطوط قرمز، در جای جای دیوان او مشاهده می‌شود:

حکم یزدان اقتضا آن کرده بودست از سری

کز جهان بر دو محمد ختم گردد مهتری

این به انواع هنر معروف در فرزاتگی

و آن به اجناس شرف مشهور در پیغمبری

ذره‌ای از حلم او گر در گل آدم بدی

در میان خلق ناموجود بودی داوری^{۳۶}

و نیز:

آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش ببیند مهتری

در پناه سدهٔ جاه رعیت پرورش

بر عقاب آسمان فرمان دهد کبک دری

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب

کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری^{۳۷}

سطح ادبی اغراق و مبالغه در شعر انوری، از دو نظر تازگی دارد: یکی مربوط به زبان شعر انوری است که لحن صمیمی، طبیعی و ساده زبان شاعر، امور ناشدنی و ناممکن را، به همان سادگی زبان، در نظر مخاطب، امکان‌پذیر می‌نماید؛ دیگر تازگی اغراق‌های او از جهت تصویر و

مضمون است که این تازگی را در خدمت پیام قرار می‌دهد تا با آریه اسلوب الحکیم، پذیرش و وحدت معنا را حفظ کند:

طاهر بن المظفر آن که ظفر

هست در کلک و خاتمش تضمین

آن که بی‌داغ طاعتش تقدیر

ناید از آسمان به هیچ زمین

آن که بی‌مهر خازنش در خاک

ننهد آفتاب هیچ دفین

قدرش ار بر سپهر تکیه زند

قاب قوسین را دهد تزیین

ور قلم در جهان کشد قهرش

بارز کون را کند ترقین ... ۳۸

ستایش اسب ناصرالدین، یکی از ممدوحان انوری نیز از اغراق‌های هنجارشکناکه جانانه غریب انوری است. بیگانگی این توصیف با دیگر توصیفات اسب ممدوح که در ادبیات پیش از انوری سابقه داشته در این است که اولاً قصیده با ستایش اسب آغاز شده و این تشخیص سابقه نداشته است، ثانیاً مدح این موجود افسانه‌ای رنگ تغزل به خود گرفته است. منظوم این است که مقامی که شاعر برای اسب قایل شده، کمتر از احترامی نیست که برای صاحب او روا داشته است:

ای زرین نعل آهنین سم

ای سوسن گوش خیزران دم

با نرمی حشوهای شانت

برکنده قدر بروت قاقم

وقت جو اگر ز عجلت طبع

بر گونه آسمانی زنی سم

از بهر قضیم تو شود جو

در سنبله سپهر گندم ۳۹

ببینید در این ستایش‌ها و مبالغات، چه اندازه ساده، زیبا، فریبا، خوش‌اندام و خوش‌برش، هیكل سخن را تراش داده است! از اغراق‌های دیگر او:

رتبت تو بر تو مقصور است چون خورشید و نور

چون تویی را از وزارت کی فزاید احترام

صاحباً، صدرا، خداوندا، چه خوانم در ندات

کز علو پایه، و صفت می‌نگنجد در کلام ۴۰

در دین چو اعتصام به حبل متین کنند

آن به که مطلع سخن از رکن دین کنند

دین پروری که داغ ستورش مقرران

از بهر کسب مرتبه نقش نگین کنند

ارواح انبیا ز مقامات آخرت

بر دست و کلک و فتوی او آفرین کنند

از شرم رای او رخ خورشید خوی کند

هر گه که بر سپهر حدیث زمین کنند

نقدی است نکته‌هاش که دارد عیار وحی

در گنج خانه خردش ز آن دفین کنند ۴۱

در پایان از مخاطب این مقال می‌خواهم که اشعار گزینش شده این گزارش را یک بار دیگر از سر دقت و تأمل مرور کند. در مقولات زبانی آن چون: ساخت، ترکیب و گزینش‌ها توجه داشته باشد. تصاویر، مضامین، معنا و موسیقی را نصب عین قرار دهد، سپس از روی انصاف بگوید که انوری از پیامبران شعر فارسی هست یا نه؟ اگر این مقاله طولانی شده است و برای مخاطب فرصت مرور دوباره نیست، من کار را آسان‌تر می‌کنم. به این قطعه شعر که هم گزینشی از سر تصادف دارد، هم حسن ختام این گزارش خواهد بود با همان جهاز فرم و زبان نگاه کنید:

به حمد و ثنا چون کنم رای نظمی

نه دشوار گویم نه آسان فرستم

ولیکن به حامی جناب حمیدی

اگر وحی باشد هراسان فرستم

ز فضل و هنر چیست کان نیست او را

بگو تا مرا گر بود آن فرستم

همی شرم دارم که پای ملخ را

سوی بارگاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین

که خار مغیلان به بستان فرستم

من و قطره‌ای چند سئور سباعم

چه گویی که بر آب حیوان فرستم

من و ذره‌ای چند خاک زمینم

چه گویی که بر چرخ کیوان فرستم

چه فرمایی از صدمت سنگ و آهن

درخشی به خورشید رخشان فرستم

همه روضه من حشیش است یک سر

شوم دسته بندم به رضوان فرستم

همه لقمه‌ای نیست بر خوان عقلم

که زان زله‌ای پیش لقمان فرستم

کرا گرد دامن سزد گوی گردون

برش تحفه گوی گریبان فرستم

کسی را که توباوه وحی دارد

بقایای وسواس شیطان فرستم

سخن هست فرزند جانم ولیکن

خلف می‌نیاید اگر جان فرستم

نه شعر است سحر است از آن می‌نیارم

که نزدیک موسی عمران فرستم

بهانه است این چند بیت ار نه حاشا

که من زیره هر گز به کرمان فرستم ۴۲

پانویس‌ها:

* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی همانان

۱- الشیخ فی اهل، کاتبی فی امته، نگاه کنیده احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر،

مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ص ۸۳.

۲- البته نباید فراموش کرد که منظور جامی این است که در شعر، در حقیقت چهار پیامبراند. سه پیامبر را نام برده و آن یکی که خاتم الانبیا و در حقیقت خاتم الشعرا است، خود جامی است که در قید: هر چند که لایبی بعدی، کنایتاً مسطور گشته است.

۳- **بهارستان جامی**، چاپ دکتر اسماعیل حاکمی، ص ۱۰۵، به نقل از **مفلس کیمیا فروش**، انتشارات سخن، چ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۲۱.

۴- جهان نظم را سلطان چهارند

که هر یک باغ دانش را بهارند

یکی فردوسی آن کز خاک طوس است

از وی سخن روی عروس است

وز آن پس که بر آرزو

چو آب روشن گشت آب انبورد

سندی که تا دم زد ز شیراز

رسد شیرازیان را بر جهان ناز

دگر سوو ریاض قم نظامی

که شد ملک سخن را او تمامی



جمعی ز اهل خطه کاشان که برده‌اند

ز ارباب فضل و فطنت گوی سخنوری

کردند بحث در سخن منشیان نظم

تا خود که سفت به در در دری دری

در انوری مناظرشان رفت با ظهیر

تا مر کراست پایه برتر ز شاعری

از آب فاریاب یکی عرضه داد در

وز خاک خاوران دگری شاه خاوری

تفضیل می نهاد یکی مهر بر قمر

ترجیح می نمود یکی خور بر بری

انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه

من بنده را گزید نظرشان به داوری

بر من به پنج بیت نهادند متنی

کان را به هفت عضو رهبنم به چاکری

محضر نوشته شد به من داعی آمده

استفتی از دو سر ز سر نیک محضری

در کان طبع این چو بگشتم کران کران

در قعر بحر آن چو نمودم شناوری

شعر یکی تر آمده چون در شاهوار

نظم دگر برآمده چون زر جعفری

شعر ظهیر اگر چه برآمد ز جنس نظم

با طرز انوری نزنند لاف همسری

بدری که طالع آمد از آن نظم کی فتد

با آفتاب گفته او در برابری

بر اوج مشتری نرسد نیز نظم او

خاصه گه تناگری و مدح گستری

طعم رطب اگر چه لذیذ است و خوش گوار

کی به بود به خاصیت از قند عسکری

نگاه کنیده به مقدمه دیوان، ص ۱۰۶.

نگاه کنیده به **مثنوی یوسف و زلیخا**، ص ۱۰۶، به نقل از مقدمه **دیوان انوری**، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۷۲، ص ۹۸.

۵- اینکه پرسد هر زمان آن کون خراین ریش گاو / که انوری به یا فتوحی در سخن یا سنجری... الخ، دیوان، ص ۴.

۶- میان فضالی کاشان بر سر برتری ظهیر و انوری بحثی در گرفته بود که از مجد همگر قضاوتی خواستند:

ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل

ماه خجسته منظر و خورشید انوری

قومی ز ناقان سخن گفته ظهیر

ترجیح می‌نهند بر اشعار انوری

جمعی دگر بر این سخن انکار می‌کنند

فی الجمله در محل نزاعند و داوری

ترجیح یک طرف تو بر ایشان نما که هست

زیر نگیں طبع تو ملک سخنوری

ما را در این مجادله فریاد رس تو باش

نه پادشاه ملک سخن مجد همگری؟

مجد همگر (۶۰۷-۶۸۶) در پاسخ گفته است:

۷- از معاصران، یکی ملک الشعرا بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ خورشیدی) است که در قطعه‌ای، از قضاوت فوق چنین برآشفته است:

من عجب دارم از آن مردم که هم پهلو نهند

در سخن فردوسی فرزانه را با انوری

انوری هر چه باشد اوستادی بی‌بدیل

کی زند با اوستاد توس لاف همسری

سحر هر چندان قوی عاجز شود با معجزه

چون کند با دست موسی سحرهای سامری

به جز بهار، مدرس رضوی در مقدمه **دیوان انوری**، استاد فروزانفر در **سخن و سخنوران**، دکتر شهیدی در **شرح مشکلات دیوان انوری**، دکتر حمیدی در **بهشت سخن** در خصوص شعر و شاعری انوری و قضاوت پیامبری او، سخن گفته‌اند. نگاه کنیده به **مفلس کیمیا فروش**، صص ۴۰-۱۲۱.

۸- دکتر شقیعی می‌گوید: علت ماندگاری شعر انوری در صحنه ادبیات، مرهون غزل‌ها و قطعه‌های اوست. (**مفلس کیمیا فروش**، ص ۳۹) و در جای دیگر: اگر انوری زنده بود سیاستگزار همین گونه شعرها (غزل‌ها و قطعه‌ها)ی خویش بود که با این اشعار توانسته در زمره سه پیامبر شعر فارسی معرفی شود. (همان، ص ۴۳)

۹- این قضاوت در حالی است که امرؤالقیس چنانکه گفته‌اند، از نظر اخلاقی یک **sexstarved** و یک **sexoffender** سرشناس بوده است. در این خصوص، نگاه کنید به: **درباره نقد ادبی**، دکتر عبدالحسین فرزاد، نشر قطره، ۱۳۷۶. و در خصوص جمله حضرت علی (ع)، نگاه کنید به نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، شرکت سهامی، ج ۵، ص ۴۴۲: و از او پرسیدند بهترین شاعران کیست؟ فرمود شاعران در میدانی ناخته‌اند که آن را نهایی بود و خط پایانش شناخته شود. و اگر در این باره داوری کردن باید، پادشاه گمراه را این لقب شاید. (امرؤالقیس مقصود اوست)

۱۰- نگاه کنید به دیوان پزیمان بختیاری.

۱۱- در خصوص نقار این دو شاعر، نگاه کنید به مقدمه **دیوان انوری**، صص ۱۸-۱۷

۱۲- انوری خود در قصیده‌ای هنر معلومات خویش را از باب مفاخره چنین بیان کرده است:

گرچه در بستم در مدح و غزل یکبارگی

ظن میر کز نظم الفاظ معانی قاصرم

بلکه در هر نوع کز اقران من داند کسی

خواه جزوی گیر آن را خواه کلی قادرم

منطق و موسیقی و هیئت بنام اندکی

راستی باید بگویم با نصیب وافر

وز الهی آن چه تصدیقش کند عقل صریح

گر تو تصدیقش کنی بر شرح و بسطش ماهرم

وز ریاضی مشکلی چندم به خلوت حل شده‌است

واندر آن جز واهب از توفیق کس نه باورم

وز طبیعی رمز چندار چند بی‌تسویر نیست

کشف دانم کرد اگر حاسد نباشد ناظرم

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

در بیان او به غایت اوستاد و ماهرم

چون ز لقمان و فلاطون نیستم کم در حکم

ور همی باور نداری رنجه شو من حاضرم

۱۳- دکتر شفیعی در این خصوص می‌گوید: اگر صنعت را به معنی تکنیک در نظر بگیرید،

یعنی چیزی فراتر از بهره‌مندی از صنایع بدیعی یا مجموعه تسلط هنرمند بر ابزارهای کار او، انوری سرآمد استادان قصیده در عصر خویش است. در حد معانی و مضامین که او طالب آن بوده است، چنان بر کار خویش مسلط است که در سراسر دیوان او، شما به ندرت موردی را می‌توانید پیدا کنید که کلمه‌ای نابجا انتخاب شده باشد. **مغلس کیمیا فروشی**، ص ۴۹.

۱۴- همان، صص ۷۳-۷۱.

۱۵- «مطلب ای» جزو اصطلاحات منطق است و کاربرد آن هنگامی است که بخواهند از فصل چیزی پرسش کنند. به طور مثال اگر بخواهند از ذاتی انسان پرسش کنند، که فصل ممیزش همان نطق است، از مطلب ای استفاده می‌کنند. جهت آگاهی از این مطلب و مطالب دیگر در علم منطق، نگاه کنید به **شرح منظومه سبزواری**، شعبه مؤسسه مطالعاتی مک گیل، ص ۱۲۹. همچنین نگاه کنید به **شرح مشکلات دیوان انوری**، تألیف سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۰۵.

۱۶- **دیوان انوری**، ج ۲، ص ۷۳۷ و نیز **المعجم**، ص ۴۴۵ به بعد.

۱۷- رابرت لاوول گفته است: «شعر گزارش یک حادثه نیست، خود حادثه است» نگاه کنید به مجله **کلیک**، شماره ۱۲۶، شعر در بیست و شش روایت از خانم فرزین هومان فر.

۱۸- کانت می‌گوید: «زیبا موضوع خرسندی بی‌شایبه است که عاری از هر سودی باشد. گل‌ها را می‌بسنند بدون اینکه نفعی یا فایده‌ی در میان باشد.» نگاه کنید به نقد قضاوت، به نقل از **زیباشناسی در هنر و طبیعت**، به کوشش علی نقی وزیری، ج اول، ۱۳۶۳.

۱۹- **دیوان ناصرخسرو**. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۴۲.

۲۰- بیت غزلی از سعدی است که با این مطلع آغاز می‌شود:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مست‌اند

جهان جوان شد و باران به عیش بنشستند

کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۲۱- **مغلس کیمیا فروشی**، ص ۱۰۹.

۲۲- (نقل به مضمون، همان، ص ۱۰۵).

۲۳- کسی که مدت سی سال شعر باطل گفت

خدای بر همه کامیش داد پیروزی

ز شعر نفس تو آن بارهای عار کشید

که چون هلال به طفلی در آیدش کوزی

تو راه شرع به آخربری همی و خطاست

چو عین شعر به آخربری بیاموزی... ص ۷۴۳.

۲۴- البته دفاعیات انوری در **دیوان** از این حکایت دارد که این ایراد را در همان زمان حیاتش به او گرفته‌اند و او در پی توجیه این امر برآمده است، فتوحی مرزوی از رقیبان سرسخت و معاصر انوری، که با قطعه هجو بلخ، انوری را به روز سیاه نشانده (معجز به سرش کردند)، در قصیده‌ای ضمن برشمردن اوصاف انوری گفته است:

گفتی اندر شرف و قدر فزون از ملکم

باری اندر طمع و حرص کم از انسانی

غایت همتت لر کردت سلطان سخن

آیت کدیه چو اردال چرا می‌خوانی

پیش خاصان مطلب نام ز حکمت چندین

چون خسان در طلب جامه و بند نائی

کدیه و کفر در اشعار شعراست تو را

کفر در مدحی و در کدیه همه کفرانی...

(دیوان، ص ۷۵۶)

۲۵- همان، صص ۴۵۵-۴۵۴.

۲۶- همان، ص ۳۲۶.

۲۷- همان، ص ۶۹۱.

۲۸- همان، ص ۱. دکتر شفیعی در بخش صور خیال در شعر انوری، به این نکته اشاره می‌کند که شعر فارسی از لحاظ تصویر، حرکتی از تفصیل به اجمال دارد، اما از نوآوری‌های انوری این است که این اجمال را تفصیل بخشیده است. **مغلس کیمیا فروشی**، ص ۶۳.

۲۹- این داستان در دیوان انوری، مصحح مدرس رضوی نیست. نگاه کنید به پانوشت ص ۵۵، **مغلس کیمیا فروشی**.

۳۰- **دیوان**، ج ۱، ص ۲۷.

۳۱- البته این ابوالحسن عمرانی از مملوحان خوک صفت انوری نبوده است. سیادت او ظاهراً به سبب خرمدندی و شرافت مردمی‌اش بوده است. نگاهی به مملوحان انوری در کل، این فکر را به مخاطب القا می‌کند که این انوری اتفاقاً هر ناکسی را هم ستایش نکرده است. مثلاً همین ابوالحسن عمرانی که چندین بار انوری به ستایش او پرداخته، از زهره وزیرانی از جنس فضل بن احمد و حسنک وزیر (وزیران محمود غزنوی) بوده است. کتاب **نسایم الاسحار من لطایم الاخبار** از ابن مملوح چنین یاد کرده است: «در این هنگام [یعنی در سال ۵۴۳ که سنجر علیه سلطان مسعود به عراق لشکر کشید] مرجع کار و مدیر امور ستجری مجدالدین ابوالحسن عمرانی بود و جهانیان چون دامن پای او می‌بوسیدند، به قصد و غمز امرای

حضرت ، آن خواجه عالی همت را فرمود که هلاک کردند و در آن باب در حق سلطان سنجر گفتند:

ای شاه وزیر و پهلوان چند کشی

کان خریدی چند خردمند کشی

زین سان که تو را دیو ببردست ز راه

فرزند ناری ار نه فرزند کشی؟»

اگر این وزیر به سبب خردمندی و انسانیتش ستایش نمی شد ، نباید انوری پس از مرگش باز هم او را بستاید . دل بستگی انوری به او به حدی بوده است که حسادت فتوحی مروزی را برانگیخته و او گفته است:

پانزده سال فزون باشد تا کشته شدست

بوالحسن آن که ز احسانش سخن می رانی

ای به دانایی معروف چرا می گویی

تثنایی که فرستادی از نادانی

طاق بوطالب نمه مست که برم ز برون

درون پیرم بوالحسن عمرانی

در خصوص شعر فتوحی نکند کنیده دیوان انوری ، ص ۵۴ ، خصوصاً سخن نسایم

الاسحار ، به انساب سمعانی ، نسخه عکس ، ص ۲۹۹ ، «تاب فی ذیاب انساب ،

ج ۲ ، ص ۱۵۲ ، به نقل از مقدمه دیوان انوری ، اهتمام مدرس رضوی ، ص ۵۹ .

۳۲- این ممنوح نامش علی بن کنیه ابوالفتح بوده است که به عزیز طغرایان نسبت

داشت . از امرای دانشمند عهد ستمی است که بسیاری از شاعران را با اب تذکره پادشاه نام

برده اند . ابن اثیر می گوید: «حاکم هرات که در آن تاریخ ، شخصی به نام اثیرالدین بود ، باطناً با طایفه غز مایل و با آنها رابطه داشت و مکاتبه می کرد و ظاهراً با آنها می جنگید . به این سبب جماعتی از مردم هرات کشته شدند . مردم هرات بر او شوریده و او را کشتند و ابوالفتح علی بن فضل الله طغرایان را به جای او برداشتند .» نگاه کنیده به **کامل التواریخ (تاریخ ابن اثیر)** ج ۱۱ ، ص ۱۲۶ ، به نقل از مقدمه دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی ، ص ۶۰ .

۳۳- **دیوان** ، ج ۱ ، ص ۵۰۱ .

۳۴- دکتر شفیعی در **مفلس کیمیا فروش** ، بحثی تحت عنوان الحاد انوری دارد .

منتها بحث او مربوط به باور انوری از متافیزیک و جهان آخرت است . می گوید: «در شعر انوری کمتر گرایشی به اندیشه آخرت دیده می شود؛ حتی به اندازه سوزنی معروف هم او نظر به الاهیات ندارد . حکمت دانی او این است که رأس فضایل را ، التذاذ از لحظه و دم را غنیمت شمردن می داند . به همان معنی که در اندیشه هوراس و نظریه اپیکور وجود دارد .» همان ، ص ۱۱۵ .

۳۵- دیوان ، صص ۴۹۹-۴۹۸ . این قصیده اغراق آمیز ، در ستایش علاءالدین والدولت ،

ابوعلی حسن از احفاد خواجه نظام الملک توسی است . نگاه کنیده به مقدمه دیوان ، ص ۷۲ .

۳۶- دیوان ، ص ۴۶۱ .

۳۷- همان ، ص ۴۷۰ .

۳۸- همان ، ص ۳۹۳ .

۳۹- همان ، ص ۳۳۲ .

۴۰- همان ، ص ۳۲۰ .

۴۱- همان ، ص ۱۴۵ .

۴۲- همان ، صص ۶۷۸-۹ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مجله علمی پژوهشی